

خدا جون سلام به روی ماهت ...



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

شاهزاده خانم همستر



اِرسلا ورنون

حسین فدایی حسین

سرشناسه: ورنون، ارسولا Vernon, Ursula
عنوان و نام پدیدآور: شاهزاده خانم همستر/ نویسنده ارسولا ورنون؛ مترجم حسین فدایی‌حسین.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۸۵-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Harriet the invincible
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) - قرن ۲۰م
شناسه‌ی افزوده: فدایی حسین، سیدحسین، ۱۳۴۵، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲ش۷۴ و pzv/
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۰۷۲۹۵



ناشر: پرتقال
شاهزاده خانم همستر
نویسنده: ارسولا ورنون
مترجم: حسین فدایی‌حسین
ویراستار: بهناز رجبی
طراح جلد: مقدار ساداتی
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال
مقدار ساداتی - مهدیه عصارزاده - حسن محرابی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۸۵-۶
نوبت چاپ: اول - ۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: عطف
چاپ و صحافی: عطف
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

راستی تا یادم نرفته راه‌های ارتباطی با ما:



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱- ۶۳۵۶۴



www.porthalpub.com

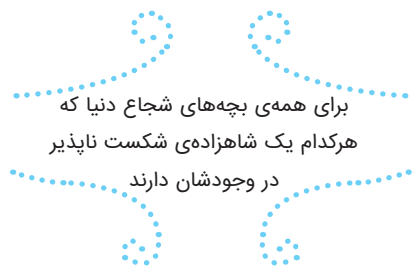


kids@porthalpub.com

شاهزاده خانم همسین

نویسنده: ارسلا ورنون
مترجم: حسین فدایی حسین





برای همه‌ی بچه‌های شجاع دنیا که

هرکدام یک شاهزاده‌ی شکست ناپذیر

در وجودشان دارند

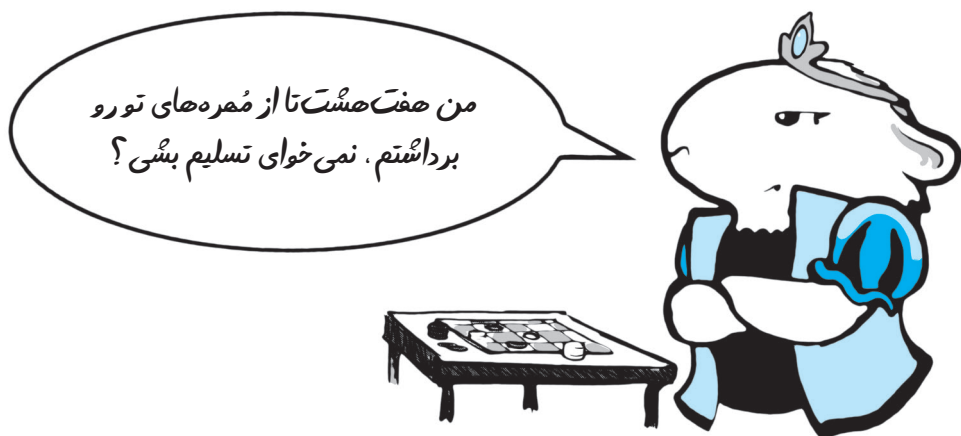
فصل ۱

روزی روزگاری در سرزمینی دور، شاهزاده‌خانم زیبایی به اسم «هرییت همسترِبون» زندگی می‌کرد. همان‌طور که از اسم شاهزاده‌خانم پیداست، او یک همستر یا موش بزرگ بود.



باور کنین، به‌عنوان یه
موش، من خیلی موجود
جذابی‌ام!

او شجاع و باهوش بود و در انجام کارهایی مثل بازی با
مُهره و محاسبات ریاضی، مهارت داشت.



اخلاق و رفتار او هیچ شباهتی به شاهزاده‌ها نداشت؛ مُدام
در اطراف قصر این‌طرف و آن‌طرف می‌پرید و سَر و صدا
می‌کرد. به‌خاطر همین، پدر و مادرش برای حل مشکل او
یک معلم اخلاق استخدام کرده بودند.

یه شاهزاده‌ی افسرده و غمگین که
نباید جست و خیز کنه!



اتفاقاً من وقتی که غمگین و
ناراحتم، بالا و پایین می‌پریم.
دلیل ناراحتی من اینه که هیشکی
به حرفم گوش نمی‌کنه.



معلم اخلاق برای حل مشکل او، کتابی را روی سرش می‌گذاشت و از او می‌خواست آرام راه برود تا طرز راه رفتن درست را یاد بگیرد. اما نتیجه‌ی کارش این شد که یک روز معلم را در کتابخانه پیدا کردند، درحالی‌که کتابی را در دهانش فرو کرده بودند! به این ترتیب، هَرِیِیت مجبور شد یک ماه در اتاقش حبس شود.

شاهزاده، سواری کردن با بلدرچین خودش «مامفِری» را دوست داشت؛ و همیشه سوار بر پُشت او، کل سرزمین پادشاهی را می‌گشت. البته درست است که بلدرچین نمی‌تواند پرواز کند، اما حُب، بهترین وسیله‌ی سواری برای



موش‌ها بود. هَرِیِیت و مامفِری همه‌جا می‌گشتند و وانمود می‌کردند که درحال گُشتن هیولا هستند. البته پدر و مادر شاهزاده‌خانم بیشترِ وقت‌ها به او اجازه نمی‌دادند برای گُشتن هیولا از قصر بیرون برود؛ و همین موضوع باعث ناراحتی و ناامیدی شدید او می‌شد.

ولی مامان، اون فقط یه
هیولای کوچولوئه!



عزیزم! اون خیلی خطرناکه.
درضمن، کشتن هیولاها اصلاً
برازنده‌ی یه شاهزاده خانم نیست.



ولی من یه شاهزاده خانم
که داره این کارو انجام می‌ده؛
پس یعنی انجام این کار برازنده‌ی
شاهزاده‌ها هست! اصلاً ببینم، کی
این قانونارو می‌ذاره؟



با اینکه هَرپیت را از هیولاها می ترساندند، اما او از این موضوع ناراحت نبود و به عنوان یک شاهزاده خانم، به این مسئله اهمیت نمی داد. پدر و مادر هَرپیت هم بیشتر اوقات غمگین بودند، چون می دانستند که یک ابر سیاه نفرین شده بر سر شاهزاده خانم و کل سرزمینشان سایه انداخته است.



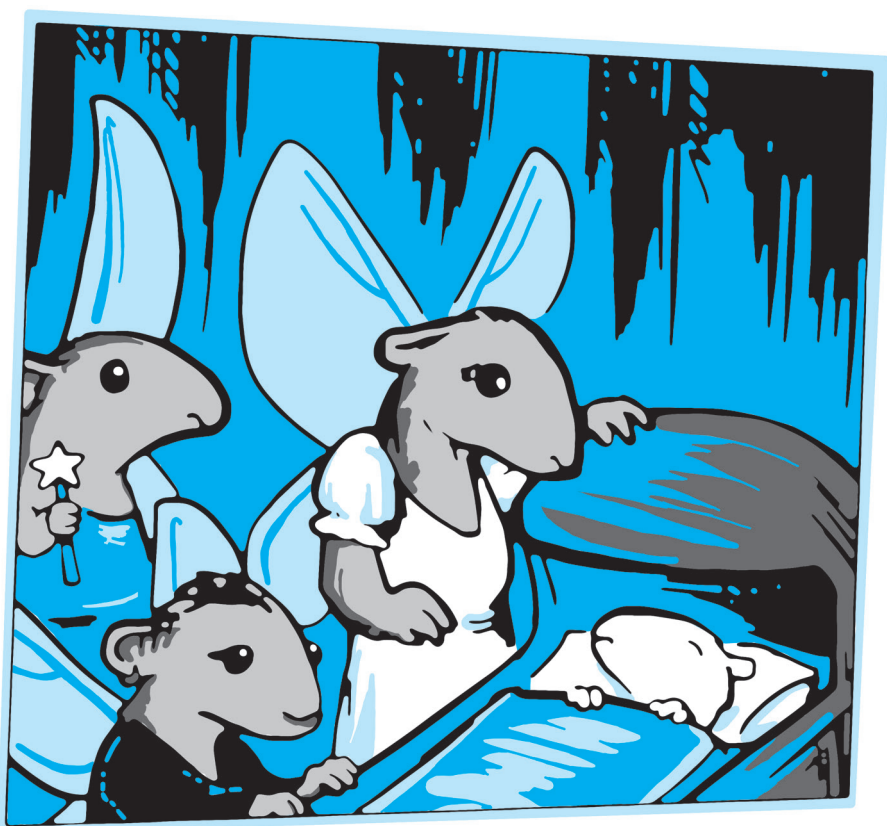
دلیل ناراحتی آنها این بود که وقتی شاهزاده خانم فقط دوازده روزش بود، یعنی درست همان روز نام گذاری اش، نفرین شده بود و پادشاه و ملکه نمی دانستند که چطور اثر آن را باطل کنند.



مراسم روزِ نام‌گذاری، ۱۰ سال پیش

در روز مراسم نام‌گذاری شاهزاده‌خانم، همه‌ی افراد داخل قصر و اشخاص مهم سرزمین پادشاهی حضور داشتند. برای این جشن هزینه‌ی زیادی صرف شده بود و طبق رسم و رسوم معمول همستریون، دوک‌ها، کُنت‌ها، مارکی‌ها و چندین مقام درباری و یک نفر کُنت معمولی و حتی یک افسر حضور داشتند. (این افسر، چند هفته پیش موقع شکار، اتفاقی حرف‌هایی از زبان موش‌ها شنیده بود؛ البته او نمی‌دانست که آن‌ها درباره‌ی چه چیزی صحبت

می‌کنند، فقط چیزی درباره‌ی غذای مجانی شنیده بود و
نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی کند!
در این مراسم، همچنین سه پری‌موش برای خواندن دعا
و مراقبت از شاهزاده‌خانم حضور داشتند.



خُب... ما سه پری موئن داریم.
شاهزاده خانم هم که هست... بینم
چیزی رو غراموئن نکرده م؟



پری موئن جادوگرو
دعوت نکردی؟

چرا باید روز نامگذاری دخترم،
پری موئن جادوگرو دعوت کنم؟





به هر حال اگرم دعوتش نکنی، اون
خودش میاد.





وقتی پری‌موشِ جادوگر وارد شد، همه‌ی مهمان‌ها فرار کردند، چون متوجه شدند که او یک پریِ عادی نیست. بله! او درحقیقت جادوگر «راتشید» بود که در لیست بدجنس‌ترین پری‌موش‌ها، جایگاه سوم را داشت و ۱۱ سال بود که فرمانروایی می‌کرد؛ و شایعاتی وجود داشت که می‌گفت، او نه تنها نمی‌خواهد دست از بدجنسی بردارد، بلکه درحال برنامه‌ریزی برای یک کار خیلی بزرگِ شرورانه است.

راتشید موجود بلندقد و لاغراندامی بود. ناخن‌های دستش آن قدر دراز و کج‌وکوله بودند که هر وقت می‌خواست با دست بین‌ایش را بخاراند، با مشکلات اساسی روبه‌رو می‌شد. پوست او به سفیدی استخوان، چشم‌هایش قرمز و دُمش کوتاه بود. دلیل کوتاهی دُمش هم این بود که در دوران جوانی، دُمش را درعوض به دست‌آوردن قدرت، معامله کرده بود. (این کاری است که موش‌ها می‌توانند انجام بدهند، اما بیشتر آن‌ها به دُم خودشان علاقه‌مندند و حاضر نیستند آن را به کسی ببخشند.)



تو من رو دعوت نکردی! پس
منم شاهزاده خانم و سرزمین
تو رو نفرین می کنم تا دیگه
هیچ وقت من رو فراموش
نکنی!

بین... اتفاقاً منم به خاطر همین
دعوت نکردم!

راتشید سمت سکویی رفت که گهواره‌ی شاهزاده‌خانم
آنجا بود. دوتا از پری‌موش‌ها از ترس عقب‌عقب رفتند،
اما پری‌موش جوان‌تر، از پشت، گهواره را نگه داشت تا اگر
جادوگر خواست آن را بدزد، مانع شود.



اما راتشید حتی به شاهزاده خانم دست هم نزد! فقط به
او زُل زد و ناخن‌های بلندش را به هم کشید. بعد خندید.
صدای خنده‌اش شبیه جوییدن
استخوان در یک سوراخ تاریک
بود.



پری موش جادوگر گفت: «بسیار خُب! بسیار خُب! اون
امروز دوازده‌روزشه؛ ولی وقتی دوازده‌ساله شد، انگشتش
زیر چرخ همستر گیر می‌کنه و به خواب ابدی فرو می‌ره.»